دریافتن (begreifen) و واگذاردن (versetzen)

درنگی در ریخت گذاريِ §۸۵ از بایترگه

و

نسبتِ هایدگر با متافیزیک



یوسف بشارتی[۱]

زیباکنار، روستای امیرکنده

اسفند ماه ۱۴۰۴



۱. درآمد: جای‌گاهِ بخشِ ۸۵ در ساختارِ بایترگه

انبازها به فیلوسوفی از اِرآیگنیس (Beiträge zur Philosophie [Vom Ereignis]) که در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ نگاشته و پس از مرگِ هایدگر، در سال ۱۹۸۹، به‌کوشیدگیِ فریدریش-ویلهلم فون هرمان در جلدِ ۶۵ از مجموعه‌ی آثار (Gesamtausgabe) انتشار یافت، از هشت پیوستار یا »فوگه« (Fuge) ساخته شده است: پیش‌نگاه، پژواک، هم بازی/بازی متقابل ، جهش، بنیادگذاری، آیندگان، خدای واپسین، و بوش. بخشِ ۸۵ که فرمولِ (ریخت گذاريِ) موردِ بحثِ این نبشتار را در خود دارد، در پیوستارِ چهارم، یعنی »جهش« (Der Sprung)، جای دارد[۲].

---

[۱]. پژوهش گر و برگرداننده کارهای مارتین هایدگر به پارسی

[2]. Martin Heidegger, Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), Gesamtausgabe Bd. 65, hrsg. von Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1989 (²1994).

ساختار هشتگانه‌ی کتاب و جای‌گاهِ §۸۵ در فرگردِ »Der Sprung« را نگاه کنید به فهرستِ مطالبِ همین جلد. برگردان شده به پارسی: "انبازها به فیلوسوفی از اِرآیگنیس»، بشارتی، یوسف

این جای‌گیری تصادفی نیست. »جهش« در اقتصادِ کلیِ «انبازها... «، همان گامی است که اندیشه را از پژواکِ نیازِ رهاشدگیِ باشنده از بوش/وانهشِ بودن (Seinsverlassenheit) و از هم‌بازیِ میانِ پرسشِ آغازینِ متافیزیک از باشنده (Leitfrage) و پرسشِ بنیادینِ هایدگر از بوش (Grundfrage)، به‌سویِ خودِ »ارآیگنیس« می‌افکند. جهش، به‌گفته‌ی فون هرمان، نه گذری تدریجی و استدلالی، بلکه گشودگیِ ناگهانی به‌سویِ آن جای‌گاهی است که در آن بوش خود را به‌مثابه ارآیگنیس می‌گشاید [3]. ریخت گذاریِ درست در همین بزنگاه ظاهر می‌شود: پرسشِ چگونگیِ خودِ اندیشیدنی که می‌تواند این جهش را انجام دهد، یعنی پرسشِ روشِ اندیشیدنِ گذاری (übergängliches Denken).

ریخت گذاریِ آلمانی چنین است:

«Übergänglich denkerisch begreifen heißt: das Begriffene in seine Unmöglichkeit versetzen»

که می‌توان آن را چنین به پارسی برگرداند:

«در اندیشیدنِ گذاری، دریافتن یعنی دریافته را در ناشدنیِ خویش واگذاردن.»

در این نبشتار، این ریخت گذاریِ فشرده را از سه سویه می‌کاویم:

نخست، از سویه‌ی واژه‌شناختی و ساختاری، برای گشودنِ دقیقِ معنای هر یک از پاره‌های آن؛

دوم، از سویه‌ی جای‌گیری‌اش در کلیتِ اندیشه‌ی هایدگر و در نسبتِ او با متافیزیک؛

.سوم، از سویه‌ی گفت‌وگو با ادبیاتِ ثانویِ هایدگرشناسی

۲. کاویدنِ واژه‌شناختیِ ریخت گذاری

هر یک از پاره‌های این ریخت گذاری، در واژگانِ ویژه‌ی «انبازها... «، بارِ معناییِ سنگینی حمل می‌کند.

الف) *übergänglich* (گذاری): این صفت، از اسمِ Übergang (گذار) ساخته شده و نباید آن را با صفتِ ساده‌ی »گذرا« به‌معنایِ زودگذر یکی گرفت. گذار در «انبازها... « نامِ خودِ سرگذشتِ بوش در نقطه‌ی میانِ آغازِ نخست (که در فلسفه‌ی یونانی بنیاد نهاده شد و به متافیزیکِ غربی انجامید) و آغازِ دیگر است.پس اندیشیدنِ گذاری، اندیشیدنی است که در این میانگاه یا »بینا« (Zwischen) به‌سر می‌برد و نه در دلِ هیچ‌یک از دو آغاز به‌گونه‌ای قرارگرفته و آسوده. چنین اندیشیدنی نمی‌تواند به روش‌های استدلالی و مفهوم‌سازانه‌ی متافیزیکِ آغازِ نخست تکیه کند، چون خودِ آن روش‌ها از دلِ همان آغازی برخاسته‌اند که اکنون باید در گذار از آن درگذشت.

ب) *denkerisch* (اندیشنده، به‌شیوه‌ی اندیشیدنِ راستین): هایدگر با آوردنِ این صفتِ نه‌چندان معمول به‌جای وصفِ ساده‌ی »denkend«، می‌خواهد میانِ اندیشیدنِ روزمره یا حتا اندیشیدنِ

[3]. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis: Zu Heideggers »Beiträgen zur Philosophie«, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1994, بخش‌های ویژه‌ی تفسیرِ فرگردِ »Der Sprung«.

فلسفیِ متعارف (که هنوز در قالبِ نمایش‌گریِ مفهومی، یعنی Vorstellen، گیر مانده) و اندیشیدنِ راستینی که او آن را Er-denken یا Er-denken des Seyns می‌نامد، مرز بگذارد. denkerisch begreifen، دریافتنی است که از دلِ خودِ اندیشیدنِ راستین برمی‌خیزد، نه از دلِ دستگاهِ منطقی-مفهومیِ متافیزیک.

پ) *begreifen / Begriffene* (دریافتن / آنچه دریافت شده): واژه‌ی Begriff در زبانِ فلسفیِ آلمانی برابرِ »مفهوم« است و در سنتِ هگلی-متافیزیکی بارِ معناییِ بسیار ویژه‌ای دارد: مفهوم همان چیزی است که در آن باشنده به‌گونه‌ی تمام و کمال در برابرِ اندیشه ایستانده و بازنموده می‌شود. اما هایدگر با نگاه‌داشتِ ریشه‌ی فعلِ greifen (دریافتن، چنگ‌زدن) در دلِ begreifen، به‌گونه‌ای پوشیده اشاره می‌کند که هرگونه »دریافتن« یا »چنگ‌زدن«، حتا در بلندپروازانه‌ترین صورتِ متافیزیکی‌اش، هنوز رفتاری از سنخِ دست‌یازیدن و دست‌یابی است — و پرسش این است که آیا بوش خود اساساً از سنخِ چیزی است که بتوان به این‌گونه بر آن دست یافت.

ت) *Unmöglichkeit* (ناممکنی): این واژه در اینجا نه به‌معنایِ سلبیِ صرف و نه به‌معنایِ شکستِ اندیشه، بلکه به‌معنایِ ژرف‌ترین بنیادِ خودِ بوش به‌کار رفته است. بوش، بر خلافِ باشنده، از سنخِ »امکان«های نمایش‌پذیر و فراهم‌آورده نیست؛ ناممکنیِ آن همان روشی است که بوش خود را در نهانی‌ماندگیِ خویش نگاه می‌دارد و از این راه، هرگونه دریافتنِ متافیزیکی را از بنیاد، دوربنیاد می‌سازد.

ث) *versetzen* (واگذاردن، جابه‌جا نهادن): این فعل به‌معنایِ نهادنِ چیزی در جای‌گاهی دیگر یا واداشتنِ آن به دگرگونیِ جای‌گاه است.پس اندیشیدنِ گذاری، کاری فعال و رخدادی انجام می‌دهد: آنچه در نگرشِ متافیزیکی »دریافته« می‌نمود، اکنون از جای‌گاهِ دریافتگیِ خود به جای‌گاهِ ناممکنیِ خویش واگذاشته می‌شود — یعنی به همان‌جایی که در آن آشکار می‌شود که دریافتنِ آن هرگز از آغاز ممکن نبوده است.

۳. متافیزیک به‌مثابه دریافتنِ نمایش‌گرانه

برای فهمِ درستِ این ریخت گذاری، باید آن را در برابرِ فهمِ هایدگر از خودِ متافیزیک نهاد. در سخنرانیِ »متافیزیک چیست؟« (۱۹۲۹)، هایدگر متافیزیک را همان اندیشیدنی می‌داند که همواره از باشنده به‌سویِ باشنده در کلیتش می‌رود و بودن را تنها به‌مثابه باشندگی (Seiendheit)، یعنی به‌مثابه بنیادی‌ترین ویژگیِ باشنده، درمی‌یابد[۴]. در این نگرش، بوشِ باشنده هیچ‌گاه به‌خودیِ خود به‌پرسش گرفته نمی‌شود؛ بوش همواره از پیش در پرتوِ روشنیِ خودش داده شده و اندیشه تنها می‌تواند باشنده را در این روشنی بازنموده و مفهوم کند. این همان روندی است که هایدگر بعدها، در نوشته‌های واپسین‌تر، آن را با نامِ Vorstellendes Denken یا »اندیشیدنِ نمایش‌گر« می‌شناساند.

در درآمد بر متافیزیک (Einführung in die Metaphysik، ۱۹۳۵)، همین نکته از راهِ پرسشِ بنیادینِ متافیزیک — »چرا اساساً باشنده هست و نه هیچ؟« — دنبال می‌شود؛ پرسشی که هرچند به‌ظاهر ژرف‌ترین پرسشِ فلسفه است، هنوز در چارچوبِ باشنده باقی می‌ماند و به بوشِ خودِ بوش

[۴]. Martin Heidegger, »Was ist Metaphysik?«, در: Wegmarken, Gesamtausgabe Bd. 9, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1976.

راه نمی‌بَرد[۵]. در «انبازها... «، هایدگر همین دو پرسش را با نام‌های »پرسشِ آغازین« (Leitfrage) و »پرسشِ بنیادین« (Grundfrage) از هم بازمی‌شناسد و نشان می‌دهد که گذار از یکی به دیگری، هرگز از راهِ ادامه‌دادنِ همان روشِ »دریافتن« ممکن نیست، بلکه نیازمندِ جهشی است که در آن خودِ روشِ دریافتن دگرگون شود.

بر همین بنیاد، Begriff در سنتِ متافیزیکی — از افلاطون تا هگل — همواره به‌معنایِ چنگ‌اندازیِ اندیشه بر باشنده و بازآوردنِ آن به وحدتِ اندیشیده‌شده بوده است. هگل در دانش‌نامه‌ی فلسفی، مفهوم را بلندترین صورتِ حضورِ خودآگاهیِ روح در برابرِ خود می‌داند؛ اما درست همین بلندپروازی، از دیدِ هایدگر، نشانه‌ی به‌فرجام‌رسیدنِ متافیزیک است، نه فراروی از آن. اندیشیدنِ گذاری، در برابرِ این سنت، دیگر خواهانِ چنگ‌اندازیِ کامل نیست؛ برعکس، آنچه در دلِ همین کوشش برای دریافتن نهفته، یعنی ناممکنیِ بنیادین آن را، آشکار می‌سازد.

۴. از چمِ بودن به راستیِ بوش: پیش‌زمینه‌ی گذار

برای درکِ ژرفای این ریخت گذاری، باید آن را از فاصله‌ی بودن و زمان (Sein und Zeit، ۱۹۲۷) نیز دید. در آن‌جا، پرسشِ راهبر همچنان پرسشِ »چمِ بودن« (Sinn von Sein) است: بودن از راهِ تحلیلِ اگزیستانسیالِ داز-این و از راهِ فهمِ پیشاپیشِ آن آشکار می‌شود. اما در «انبازها... «، این پرسش دیگر بسنده نیست؛ اکنون پرسش، پرسشِ »راستیِ بوش« (Wahrheit des Seyns) است — یعنی دیگر نه صرفاً چگونگیِ فهم‌پذیریِ بودن برایِ داز-این، بلکه چگونگیِ خودِ رخدادِ نهان‌شدن و آشکارشدنِ بوش، پیش از هرگونه پیش‌انگاشتِ فهمِ آدمی[۶]. همین گذار است که هایدگر آن را با نامِ »چرخش« (Kehre) نیز می‌شناساند؛ چرخشی که — چنان‌که اتو پوگلر به‌درستی نشان داده — نه گسستی از بیرون بر اندیشه‌ی هایدگر تحمیل‌شده، بلکه لازمه‌ی درونیِ همان راهِ اندیشه است[۷].

ریخت گذاریِ §۸۵ درست در دلِ همین گذار جای دارد: اندیشیدنِ گذاری همان اندیشیدنی است که دیگر نمی‌تواند بر بنیادِ فهمِ دا-زاینیِ چمِ بودن بایستد، اما هنوز هم به‌تمامی به راستیِ بوش نرسیده است؛ این اندیشیدن، در خودِ گذار، در همان جای‌گاهِ میانه، به‌سر می‌برد.

۵. دریافتن و واگذاردن: ساختارِ کنشیِ ریخت گذاری

نکته‌ی برجسته در این ریخت گذاری، ساختارِ دوگانه‌ی آن است: از یک‌سو begreifen (دریافتن) هنوز به‌کار می‌رود — هایدگر واژه را کنار نمی‌گذارد — و از دیگرسو، همین دریافتن بی‌درنگ به‌سویِ ناممکنیِ خود واگذاشته می‌شود. این ساختار نشان می‌دهد که اندیشیدنِ گذاری، گسستِ ساده و یک‌باره از متافیزیک نیست؛ اندیشه هنوز باید از دلِ زبانِ متافیزیک، یعنی از دلِ همان begreifen، بگذرد تا به‌جایی برسد که آن زبان دیگر کارایی ندارد.

این همان چیزی است که هایدگر بعدها، در نوشته‌های پس از جنگ، با واژه‌ی Verwindung از

[۵]. Martin Heidegger, Einführung in die Metaphysik, Gesamtausgabe Bd. 40, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1983. برگردان شده به پارسی: "درآمدی بر متافیزیک»، بشارتی، یوسف.

[۶]. در بابِ این گذار نگاه کنید به: Daniela Vallega-Neu, Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction, Bloomington: Indiana University Press, 2003، به‌ویژه فصل‌های نخستین که تفاوتِ ساختاریِ Sinn von Sein در Sein und Zeit با Wahrheit des Seyns در Beiträge را بررسی می‌کنند.

[۷]. Otto Pöggeler, Der Denkweg Martin Heideggers, Pfullingen: Neske, 1963.

Überwindung (فراروی، غلبه) بازمی‌شناسد. Überwindung متافیزیک، هنوز خود کوششی متافیزیکی است، چون می‌خواهد از راهِ نیرو و چیرگی بر متافیزیک غالب آید؛ اما Verwindung — که می‌توان آن، به‌گونه‌ای موقت و در انتظارِ واژه‌ی پارسیِ استوارتر، «درگذرانیدن» یا «واتنیدن» نامید — نوعی هم‌آغوشیِ دردمندانه و پذیرندهٔ سرشتِ متافیزیک است که در آن، متافیزیک نه نفی می‌شود و نه ادامه می‌یابد، بلکه به‌سانِ بیماری‌ای که بدن با آن درمی‌آمیزد و از آن می‌گذرد، درگذرانیده می‌شود[۸]. ریخت گذاریِ §۸۵، در این پرتو، پیش‌درآمدی بر همین اندیشه‌ی واپسین‌تر است: واگذاردنِ دریافته‌شده به نامِمکنیِ خودش، شکلِ آغازینِ همان Verwindung است، اما هنوز در زبانِ «انبازها...» و در افقِ گذار از آغازِ نخست به آغازِ دیگر.

۶. نامِمکنی به‌مثابه بنیادِ راستینِ بوش

چرا هایدگر می‌گوید که آنچه دریافته شده باید به نامِمکنیِ خودش واگذاشته شود، و نه مثلاً به نادانستنی یا نهان‌ماندگیِ خودش؟ پاسخ در ساختارِ خودِ Begriff نهفته است. مفهوم، در معنایِ متافیزیکی، همیشه به‌گونه‌ای امکانِ دستیابی را در خود دارد؛ هر مفهومی، حتا دشوارترین آن‌ها، اصولاً از سنخِ چیزی است که — دیر یا زود، از راهِ کوششِ اندیشه — می‌توان بر آن دست یافت. اما بوش، اگر بخواهد به‌واقع بوش باشد و نه باشندگیِ دیگری، نمی‌تواند از این سنخ باشد؛ اگر بوش را بتوان با مفهومی — هرچند بلندپروازانه — دریافت، آن‌گاه بوش دیگر بوش نیست، بلکه باشنده‌ای در ردیفِ دیگر باشنده‌ها است، فقط والاتر یا کلی‌تر.

از این‌رو، نامِمکنیِ دریافته‌شدنِ بوش، نشانه‌ی کاستیِ اندیشه نیست، بلکه نشانه‌ی بنیادی‌ترین ویژگیِ خودِ بوش، یعنی نهانی‌ماندگیِ سرآغازینِ آن، است. بوش خود را همواره در همان‌حال که در روشنگاه (Lichtung) آشکار می‌شود، نیز نهان می‌دارد؛ این هم‌آمیزیِ آشکارگی و نهان‌ماندگی، که هایدگر آن را با نامِ آلثیا (ἀλήθεια) یا راستیِ سرآغازین می‌شناساند، همان چیزی است که هر تلاشی برای «دریافتنِ» تام و تمامِ بوش را از بنیاد به نامِمکنی می‌کشاند. پس ، اندیشیدنِ گذاری، کاری منفی انجام نمی‌دهد؛ برعکس، با واگذاردنِ دریافته به نامِمکنیِ خویش، نخستین‌بار امکان می‌دهد که بوش در راستیِ خودش، یعنی در هم‌آمیزیِ آشکارگی و نهان‌ماندگی‌اش، درست دیده شود.

۷. جای‌گاهِ این ریخت گذاری در پروژه‌ی کلیِ گذار به آغازِ دیگر

«انبازها...»، چنان‌که ویلیام ریچاردسون در کتابِ کلاسیکِ خود نشان داده، بازتابِ دومین دوره‌ی بزرگِ اندیشه‌ی هایدگر است — دوره‌ای که او آن را «هایدگرِ دوم» می‌نامد و در آن، تمرکز از پرسشِ بودنِ داز-این به‌سویِ خودِ رخدادِ بوش می‌گراید[۹]. در این افق، پرسشِ روشِ اندیشیدن — یعنی همین پرسشِ denkerisch begreifen — پرسشی جانبی نیست، بلکه خودِ دلِ ماجراست: اگر بوش دیگر از سنخِ چیزی نیست که بتوان با مفهومِ متافیزیکی بر آن دست یافت، آن‌گاه باید پرسید که اندیشه، اگر بخواهد هنوز به بوش راه یابد، باید به چه روشی دگرگون شود؟

---

۸. مفهومِ Verwindung را هایدگر به‌روشنی در «Überwindung der Metaphysik» در Vorträge und Aufsätze (Gesamtausgabe Bd. 7) و در پیوند با پرسشِ تکنیک به‌کار می‌برد. برای شرحِ فلسفیِ آن نیز نگاه کنید به: Gianni Vattimo, The End of Modernity: Nihilism and Hermeneutics in Post-modern Culture, ترجمه‌ی Jon R. Snyder, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1988, که بر بنیادِ همین اصطلاحِ هایدگری بنا شده است.

۹. William J. Richardson, Heidegger: Through Phenomenology to Thought, Den Haag: Martinus Nijhoff, 1963. تمایزِ «هایدگر یکم» و «هایدگر دوم» از این کتاب برخاسته است.

رینهارد شورمان، در بررسیِ خود از رابطه‌ی هایدگر با بنیادگرایی، این دگرگونیِ روش را با اصطلاحِ »اندیشیدنِ بی‌بنیاد« یا an-archic thinking بازمی‌شناسد: اندیشیدنی که دیگر در پیِ بنیادی نهایی و مفهومی فراگیر نیست، بلکه در خودِ رخدادِ دوربنیادِ حضور می‌ماند[10]. اندیشیدنِ گذاری در ریخت گذاریِ §۸۵ ، از این چشم‌انداز، گامی نخستین به‌سویِ همین دوربنیادیِ اندیشه‌ی راستین است: اندیشه‌ای که دیگر خواهانِ بنیادِ نهاییِ مفهومی نیست، بلکه در گذار- در همان جای‌گاهی که هر بنیادِ ازپیش‌دریافت شده به ناممکنیِ خود واگذاشته می‌شود- به‌سر می‌برد.

۸. پیوند با نقدِ هایدگر بر ساخت فرمانی/مکینگی و بر اندیشه‌ی محاسبه‌گر

این ریخت گذاری را می‌توان نیز در پیوند با نقدِ هایدگر بر Machenschaft، یعنی مکینگی یا سلطه‌ی سازندگیِ محاسبه‌گر بر باشنده، بازخوانی کرد — نقدی که در همین «انبازها... «، به‌ویژه در فرگردِ »پژواک«، بسط می‌یابد و پیش‌درآمدی است بر همان نقدی که هایدگر بعدها بر فناوریِ نوین و بر عقلِ محاسبه‌گر می‌آورد. اندیشه‌ی محاسبه‌گر، در ژرف‌ترین بنیادِ خود، همان اندیشه‌ی دریابنده و چنگ‌اندازنده است: اندیشه‌ای که باشنده را تنها از آن‌رو ارزش می‌نهد که بتواند آن را دریابد، محاسبه کند، و در دسترسِ خود آورد. اگر Begriff متافیزیکی، همان‌گونه که در بخشِ سوم گفته شد، شکلِ اندیشیدنیِ همین چنگ‌اندازی است، آن‌گاه اندیشیدنِ گذاری که آنچه دریافت شده را به ناممکنیِ خودش واگذارد، همچنین نخستین گامِ ایستادگی در برابرِ سلطه‌ی همین اندیشه‌ی محاسبه‌گر و مکینگی نیز خواهد بود.

۹. برآیند: ریخت گذاریِ §۸۵ به‌مثابه چکیده‌ی نسبتِ هایدگر با متافیزیک

از رهگذرِ آنچه گفته شد، می‌توان گفت که ریخت گذاریِ §۸۵ در سه سویه، چکیده‌ای است از کلِ نسبتِ هایدگر با متافیزیک:

نخست، این ریخت گذاری نشان می‌دهد که هایدگر هرگز در پیِ نفیِ ساده یا کنار گذاشتنِ متافیزیک نیست؛ اندیشه هنوز باید از دلِ زبانِ متافیزیکی، یعنی از دلِ begreifen، بگذرد. متافیزیک برای هایدگر سرگذشتِ خودِ بوش است، نه یک خطای صرفِ بشری که بتوان به‌سادگی از آن دست شست.

دوم، این ریخت گذاری نشان می‌دهد که فراروی از متافیزیک، اگر اساساً چنین چیزی ممکن باشد، نه از راهِ نیرو و چیرگیِ اندیشه‌ای دیگر بر آن، بلکه از راهِ آشکارساختنِ ناممکنیِ درونیِ خودِ کوششِ متافیزیکی است. این همان چیزی است که بعدها با نامِ Verwindung شناخته می‌شود.

سوم، این ریخت گذاری جای‌گاهِ اندیشه را در خودِ گذار، در »بینا«ی میانِ دو آغاز، می‌نشاند و از این راه نشان می‌دهد که پرسشِ روش، در اندیشه‌ی هایدگر، هرگز پرسشی جدا از پرسشِ خودِ بوش نیست؛ چگونگیِ اندیشیدن و چه‌گونگیِ بوش، از سرآغاز، در هم تنیده‌اند.

از این چشم‌انداز، ریخت گذاریِ **«در اندیشیدنِ گذاری، دریافتن یعنی دریافته را در ناشدنیِ خویش واگذاردن.»** را می‌توان یکی از فشرده‌ترین و در عینِ حال دشوارترین بیان‌های هایدگر از این پرسشِ

---

[10]. Reiner Schürmann, Heidegger on Being and Acting: From Principles to Anarchy, ترجمه‌ی Christine-Marie Gros با Reiner Schürmann, Bloomington: Indiana University Press, 1987.

بنیادین دانست: چگونه می‌توان به بوش اندیشید، بدونِ آنکه بوش را به باشنده‌ای دیگر، هرچند والا، فروکاست؟ پاسخِ هایدگر، در این ریخت گذاری، نه در یافتنِ روشِ تازه‌ای برای دریافتنِ بوش، بلکه در پذیرشِ آموزنده و رخدادیِ نامکنیِ خودِ این دریافتن نهفته است — پذیرشی که، به‌گمانِ نگارنده، همچنان یکی از دشوارترین و باروَرترین میراث‌های اندیشه‌ی هایدگر برایِ هرگونه فلسفه‌ی پس از متافیزیک به‌شمار می‌رود.

۱۰. بازخوانیِ ریخت گذاری در پرتوِ اندیشیدنِ محاسبه گر و اندیشیدنِ درنگشی

در نوشته‌های واپسین‌ترِ هایدگر، به‌ویژه در آنچه در Zur Sache des Denkens گردآوری شده، تمایزی میان دو گونه از اندیشیدن به‌روشنی بیان می‌شود: اندیشیدنِ محاسبه‌گر (das rechnende Denken) و اندیشیدنِ درنگشی (das besinnliche Denken)[11]. اگرچه این تمایز به‌گونه‌ی صریح در «انبازها ... « دیده نمی‌شود، اما ریشه‌های آن را می‌توان درست در همین ریخت گذارِ ۸۵§ بازجست. denkerisch begreifen، آن‌سان که در بخشِ دوم گفته شد، نامِ اندیشیدنی است که دیگر از سنخِ محاسبه و دست‌یابیِ کامل نیست؛ این اندیشیدن، در واگذاردنِ دریافته به نامکنیِ خودش، درست همان کاری را انجام می‌دهد که اندیشیدنِ درنگشی در واپسین آثار انجام می‌دهد: نه دست‌یازیدن، بلکه گشودگی و رهاسپاری/وارستگی در برابرِ آنچه از خود نمی‌توان به‌تمامی دریافت.

این پیوند میان اندیشیدنِ گذاری در «انبازها ... « و اندیشیدنِ درنگشی در آثارِ واپسین، نشان می‌دهد که ریخت گذاریِ ۸۵§ را نباید تنها به‌مثابه گفته‌ای مربوط به یک دورانِ ویژه از اندیشه‌ی هایدگر خواند؛ برعکس، این ریخت گذاری، دانه‌ای است که بذرِ آن در دلِ «انبازها ... « کاشته می‌شود و در نوشته‌های پس از جنگ به بار می‌نشیند. از این‌رو، پیگیریِ تاریخِ این ریخت گذاری، خود راهی است برایِ فهمِ پیوستگیِ درونیِ راهِ اندیشه‌ی هایدگر، برخلافِ آن تصویرِ رایج که میانِ »هایدگرِ یکم« و »هایدگرِ دوم« گسستی چشمگیر و ناپیوسته می‌بینند.

۱۱. تفاوتِ نامکنی با نافهمیدنی: پاسخ به یک بدفهمیِ رایج

در خوانشِ نخستین از این ریخت گذاری، این خطر همواره وجود دارد که Unmöglichkeit را با نافهمیدنی یا با تاریکیِ صرفِ شناختی یکی بگیرند — گوییِ هایدگر می‌گوید که بوش را نمی‌توان فهمید، همان‌گونه که یک معمای دشوار را نمی‌توان حل کرد. چنین خوانشی، اما، ریخت گذاری را از ژرفای خود تهی می‌کند. نامکنی، در زبانِ «انبازها ... «، ویژگیِ ساختاریِ خودِ بوش است، نه کاستیِ ادراکیِ ما. اگر بوش را بتوان روزی، با پیشرفتِ دانش یا با ابزارِ اندیشه‌ای تازه‌تر، سرانجام »فهمید« یا »دریافت«، آن‌گاه بوش از همان آغاز از سنخِ باشنده بوده است، نه از سنخِ بوش. نامکنیِ موردِ نظرِ هایدگر، نامکنیِ ابدی و ساختاری است، نه نامکنیِ موقت و تاریخی.

به‌همین‌سان، نباید این نامکنی را با آگنوستیسیزم یا با نوعی شکاکیتِ فلسفی نیز اشتباه گرفت. هایدگر در پیِ گفتنِ این نیست که »ما نمی‌توانیم بوش را بشناسیم و از این‌رو باید از هرگونه سخن‌گفتن درباره‌ی آن دست بشوییم«. برعکس، تمامیِ «انبازها ... «، از سرآغاز تا فرگردِ واپسین،

[11]. Martin Heidegger, Zur Sache des Denkens, Gesamtausgabe Bd. 14, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 2007؛ نیز نگاه کنید به سخنرانیِ »Gelassenheit« که در آن همین تمایز با زبانی نزدیک به گفتارِ روزمره بازگو می‌شود.

کوششی است برایِ اندیشیدن به بوش — اما اندیشیدنی که از همان آغاز می‌داند نتیجه‌ی کارِ خود را نمی‌تواند در قالبِ مفهومی بسته و فرجام‌یافته عرضه کند. اندیشیدنِ گذاری، به‌همین‌رو، اندیشیدنی گشوده و در راه است؛ اندیشیدنی که همیشه در حالِ گذار می‌ماند، نه اندیشیدنی که سرانجام به سرمنزلی می‌رسد که در آن بتواند بازایستد.

۱۲. نمونه‌ای از خودِ متنِ «انبازها ... «: هم‌نشینیِ دریافتن و نگاه‌داشتن

فرگردِ »جهش« سراسر با واژگانی آمیخته است که نشان می‌دهد هایدگر، در همین بخش، بارها میانِ فعلِ begreifen (دریافتن) و فعل‌هایی مانندِ verhalten (نگاه‌داشتن، خویش داری‌کردن) و ansprechen (بازخواندن، فراخواندن) نوسان می‌کند. این نوسانِ زبانی، خودش نشانه‌ای از همان ساختارِ گذاری است که ریخت گذاریِ ۸۵§ به‌روشنی بیان می‌کند: زبانِ هایدگر در این بخش هنوز ناچار است از فعل‌های »دریافتن‌وار« بهره ببرد، چون هیچ زبانِ دیگری در دسترس نیست، اما هر بار که چنین می‌کند، بی‌درنگ با افزودنِ پیشوندها، صفت‌ها، یا واژه‌های نو، از درونِ همان فعل، به‌سویِ ناکارآمدیِ آن اشاره می‌کند. اندیشیدنِ گذاری، نه‌تنها موضوعِ نظریِ ریخت گذاریِ ۸۵§ است، بلکه روشِ نوشتاریِ خودِ «انبازها ... « نیز هست — کتابی که آگاهانه در سبکِ پاره‌پاره، تکه‌تکه، و بارها بازگردنده نگاشته شده، و این خود بازتابِ نوشتاریِ همان ناممکنیِ دریافتنِ کاملِ بوش در یک نظامِ مفهومیِ فراگیر است[۱۲].

۱۳. پیوند با پرسشِ خدای واپسین و با آیندگان

اگرچه ریخت گذاریِ ۸۵§ در فرگردِ »جهش« می‌آید، اما پیوندِ آن با فرگردهای پسین‌ترِ کتاب، یعنی »آیندگان« و »خدای واپسین«، را نباید نادیده گرفت. اگر آیندگان همان کسانی‌اند که می‌توانند در آماده‌باشِ گذار بایستند و اگر خدای واپسین همان کسی است که تنها در گذرگاهِ کوتاه و بی‌درنگِ میانِ آمدن و نیامدن خود را می‌نماید، آن‌گاه روشِ اندیشیدنِ لازم برایِ چنین آماده‌باشی، جز همین denkerisch begreifen، که آنچه دریافته می‌شود را بی‌درنگ به ناممکنیِ خودش واگذارد، نمی‌تواند باشد. کسی که هنوز در پِیِ دریافتنِ کاملِ و مفهومیِ خدای واپسین باشد، هرگز نمی‌تواند گذرگاهِ کوتاه و لغزنده‌ی حضورِ او را دریابد؛ تنها اندیشیدنی که خود را برایِ ناممکنیِ این دریافتن گشوده نگاه می‌دارد، می‌تواند در برابرِ آن گذرگاه بی‌درنگ ایستاده و آماده بماند.

از این چشم‌انداز، ریخت گذاریِ ۸۵§ را می‌توان نیز پیوندگاهِ میانِ بخشِ نظری-روش‌شناختیِ کتاب (پیش‌نگاه تا جهش) و بخشِ به‌گفته‌ای رخدادی-اسکاتولوژیکِ آن (آیندگان تا خدای واپسین) دانست: همان روشِ اندیشیدنی که در جهش گشوده می‌شود، در فرگردهای پسین به‌کار گرفته می‌شود تا با موضوعاتی که هرگز نمی‌توان آن‌ها را به‌تمامی مفهوم کرد، رویاروی گردد.

۱۴. نکته‌ای دستوری: ایستاییِ-پویاییِ ریخت گذاری

از دیدگاهِ صرفاً دستوری نیز، ریخت گذاریِ ۸۵§ ساختاری چشم‌گیر دارد. جمله با فاعلِ نامشخص و با ساختارِ »heißt« (یعنی، به‌معنایِ) آغاز می‌شود — ساختاری که هایدگر آن را بارها در

---

[۱۲]. درباره‌ی سبکِ نوشتاریِ پاره‌پاره‌ی داده‌ها به فلسفه و پیوندِ آن با محتوای فلسفیِ کتاب، نگاه کنید به: Daniela Vallega-Neu, همان، فصلِ مربوط به ساختار و سبکِ نگارشِ کتاب.

تعریف‌های فشرده‌ی خود به‌کار می‌برد، مانندِ «Denken heißt: ...» در جاهای دیگرِ آثارش. این ساختار، تعریف را، به‌مثابه فرمانی یا رخ‌دادی زبانی عرضه می‌کند نه به‌مثابه گزارشی توصیفی : انگار خودِ جمله، در همان‌حال که تعریف می‌کند، آن‌چه تعریف می‌شود را نیز به انجام می‌رساند.

افزون بر این، رابطه‌ی میانِ Begriffene (فاعلِ منفعل، آنچه دریافت شده) و Unmöglichkeit (مفعولِ نهاییِ حرکت) در ساختارِ جمله، نوعی وارونگیِ پنهان را نیز به نمایش می‌گذارد: چیزی که در آغازِ جمله در جای‌گاهِ فاعلِ منفعل، یعنی در جای‌گاهِ »دریافت شده«، نشسته، در پایانِ جمله به‌سویِ جای‌گاهی رانده می‌شود که در آن دیگر هیچ‌چیز دریافته نشده است. این حرکتِ نوشتاری از دریافتگی به‌سویِ ناممکنی، در سطحِ خودِ دستورِ زبان نیز، همان جهشی را بازمی‌تاباند که ریخت گذاری در سطحِ فلسفی از آن سخن می‌گوید.

۱۵. مقایسه‌ای کوتاه با Begriff در سنتِ کانتی و هگلی

برای روشن‌ترشدنِ نوآوریِ هایدگر، سودمند است این ریخت گذاری را در کنارِ کاربردِ Begriff در سنتِ کانتی و هگلی بگذاریم. نزدِ کانت، مفهوم (Begriff) آن قاعده‌ی فاهمه است که شهودِ پریشانِ حسی را زیرِ وحدتی می‌آورد؛ مفهوم، در این معنا، همواره کاری قاعده‌بخش و ترکیبی است که شهود را قابلِ فهم می‌سازد. نزدِ هگل، چنان‌که در بخشِ سوم اشاره شد، مفهوم پایه‌ی خودآگاهیِ روح از خویش است و در فرجامِ منطق، به وحدتِ کاملِ خود با هستی می‌رسد. در هر دو سنت، با وجودِ تفاوت‌های بنیادین‌شان، Begriff همچنان کاری کامل‌کننده و وحدت‌بخش انجام می‌دهد.

هایدگر، با آوردنِ ریخت گذاریِ §۸۵، درست این کارکردِ کامل‌کننده و وحدت‌بخشِ Begriff را از بنیاد به‌پرسش می‌گیرد. اگر بوش را با مفهوم بخواهیم دریابیم، آن‌گاه — چه در معنایِ کانتی و چه در معنایِ هگلی — باید بتوانیم آن را به وحدتی برسانیم که در آن، بوش دیگر چیزی نهان و بازپس‌کشیده نباشد. اما این درست همان‌چیزی است که، به‌گفته‌ی هایدگر، بنیادِ خودِ بوش آن را ناممکن می‌سازد. بدین‌سان، ریخت گذاریِ §۸۵ را می‌توان نیز نوعی وارونه‌سازیِ آرامِ کلِ سنتِ کانتی-هگلیِ مفهوم دانست: جایی که آن سنت وحدت و کامل‌شدگی می‌جوید، هایدگر نهان‌ماندگی و ناممکنیِ ساختاری را بازمی‌یابد.

۱۶. یادداشتی درباره‌ی برگردانِ ریخت گذاری به پارسیِ سره

در برگردانِ این ریخت گذاری به پارسی، چند گزینشِ واژگانی آگاهانه انجام شده که سزاوارِ یادکردِ کوتاهی است. واژه‌ی »گذاری« برایِ übergänglich، به‌جایِ برابرنهادهایی مانندِ »انتقالی« یا »گذری«، برگزیده شد تا هم ریشه‌ی زندهٔ پارسیِ »گذر« را نگاه دارد و هم از بارِ فنی و رسمیِ »انتقالی« که بیشتر در متن‌های حقوقی و اداری به‌کار می‌رود، دوری کند. واژه‌ی »دریافتن« برایِ begreifen نیز، به‌جایِ »ادراک‌کردن« یا »مفهوم‌سازی«، بر بنیادِ همان روشِ هایدگری گزینش شده که خودِ او نیز در begreifen ریشه‌ی greifen (چنگ‌زدن، دست‌یازیدن) را زنده نگاه می‌دارد؛ »دریافتن« در پارسی نیز، به‌همان‌سان، هم بارِ ذهنی-مفهومی دارد (مانندِ »این نکته را دریافتم«) و هم بارِ دستی-جسمانی (مانندِ »دستش را گرفت«)، و از این‌رو برابرنهادی بسیار نزدیک به سویه‌ی دوگانه‌ی begreifen به‌دست می‌دهد.

در برابـر، واژه‌ی Verwindung — کـه در بخشِ پنجم بـدان اشـاره شـد — همچنـان یکی از دشـوارترین چالش‌هـای این پـروژه‌ی برگـردان بـاقی می‌مانـد. پیشـنهادِ مـوقتِ «درگذرانیـدن» تنهـا گوشه‌ای از بارِ معنایِ آن، یعنی سویه‌ی زمانی و گذرا، را می‌رساند، اما سویه‌ی دیگرِ آن — یعنی هم‌آغوشیِ دردمندانه با چیزی که از آن نمی‌توان به‌تمامی گسست، مانندِ بهبودی از بیماری — هنوز نیازمندِ کاوشِ بیشتر در ریشه‌های زنده‌ی پارسی است. این‌گونه دشواری‌ها، به‌گمانِ نگارنده، نشانه‌ی کاستیِ زبانِ پارسی نیست، بلکه نشانه‌ی همان دشواریِ بنیادینی است که خودِ هایدگر نیز در زبانِ آلمانی با آن دست‌به‌گریبان بوده — دشواریِ یافتنِ واژه‌ای برایِ اندیشیدنی که خود را از دلِ زبانِ متافیزیکی بیرون می‌کشد، بدونِ آنکه از خودِ زبان به‌تمامی بگسلد.

۱۷. جمع‌بندیِ پایانی: چرا این ریخت گذاری اکنون نیز اهمیت دارد

در جهانی که هرچه بیشتر زیرِ سیطره‌ی اندیشه‌ی محاسبه‌گر و داده‌بنیاد قرار می‌گیرد — جهانی که هایدگر آن را در نقدِ خود بر Machenschaft و بر فناوری پیش‌بینی کرده بود — ریخت گذاریِ § ۸۵ بیش از هر زمانِ دیگر بازخوانی‌پذیر می‌نماید. هر نظامِ اندیشه‌ای که بخواهد بوش، یا حتا هر واقعیتِ ژرف و بنیادینِ دیگری را، به‌تمامی در قالبِ داده، مدل، یا مفهومِ رایانه‌ای بگیرد، از دیدِ این ریخت گذاری، دستخوشِ همان خطایی است که سنتِ متافیزیکی، از افلاطون تا امروز، بدان دچار بـوده: پنداشـتنِ اینکـه هـر آنچـه هسـت، سرانجام از سـنخِ چـیزی اسـت کـه بتـوان آن را دریـافت. اندیشیدنِ گذاری، در برابر، به ما یاد می‌دهد که ژرف‌ترین احترام به یک واقعیت، گاه نه دردریافتنِ کاملِ آن، بلکه در واگذاردنِ آن به ناممکنیِ خودش — یعنی در نگاه‌داشتنِ فضایی برایِ نهان‌ماندگیِ آن — نهفته است.

از این‌رو، ریخت گذاریِ §۸۵، هرچند در دلِ دشوارترین و پیچیده‌ترین کتابِ هایدگر جای دارد، پیامی به‌غایت روشن و امروزین در خود نهفته دارد: هر کوششی برایِ اندیشیدن به آنچه بنیادین است، باید از همان آغاز آماده باشد تا در برابرِ ناممکنیِ دریافتنِ کاملِ آن، نه واپس بنشیند و نه به زورِ مفهوم‌سازی چنگ بیندازد، بلکه در همان گذار، در همان بینا، بایستد و بگذارد که آنچه هست، در نهان‌ماندگیِ خودش نیز، به‌راستی باشد.

۱۸. پس‌زمینه‌ی ریخت گذاری در پژواک و در هم بازی/بازی متقابل

ریخت گذاریِ §۸۵ را نمی‌توان به‌تمامی فهمید مگر آنکه آن را در پیوند با دو فرگردِ پیشین، یعنی «پژواک» (Der Anklang) و «هم بازی» (Das Zuspiel)، بازخوانیم. در پژواک، هایدگر نشان می‌دهـد کـه تـاریخِ متافیزیـک، از سرآغاز، تـاریخِ رهاشـدگیِ باشـنده از بـوش/وانهش بـودن (Seinsverlassenheit) است: باشنده هرچه بیشتر در دسترس و در حسابِ اندیشه می‌آید، حال آنکه بوشِ آن هرچه بیشتر به فراموشی سپرده می‌شود. این رهاشدگی، در فرگردِ «پژواک»، هنوز به‌گونه‌ای بازتابیده و بازشنیده می‌شود — یعنی هنوز می‌توان، در دلِ خودِ فراموشی، پژواکی از بوشِ فراموش‌شده را شنید[۱۳].

در هم بازی ، این پژواک گامی فراتر می‌رود: هایدگر پرسشِ آغازینِ متافیزیک (Leitfrage) را با پرسشِ بنیادینِ خود (Grundfrage) در گفت‌وگو و در «هم بازی/بازیِ متقابل» می‌نشاند تا نشان

[13]. Martin Heidegger, Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), Gesamtausgabe Bd. 65، فرگردِ دوم، «Der Anklang».

دهد که این دو پرسش، هرچند در ظاهر از یک جنس‌اند، در بنیاد از دو جای‌گاهِ کاملاً متفاوت برمی‌خیزند. درست در پیِ همین بازی متقابل است که جهش ضرورت می‌یابد: پس از آنکه هم بازی نشان داد که پرسشِ بنیادین نمی‌تواند از دلِ پرسشِ آغازین به‌سادگی زاده شود، اندیشه ناچار می‌گردد که جهشی انجام دهد — و درست در دلِ همین جهش است که ریخت گذاریِ اندیشیدنِ گذاری ضرورت پیدا می‌کند. به‌بیانِ دیگر، denkerisch begreifen پاسخِ هایدگر به این پرسش است: اگر پرسشِ بنیادین را نتوان از راهِ ادامه‌ی روشِ متافیزیکیِ دریافتن به‌دست آورد، اندیشه با چه روشی می‌تواند به آن دست یابد؟ و پاسخ، همان‌گونه که در بخش‌های پیشین آمد، نه در روشِ تازه‌ای برایِ دریافتن، بلکه در واگذاردنِ خودِ دریافتن به ناممکنیِ آن نهفته است.

۱۹. مقایسه‌ای گذرا با اندیشه‌ی نابودگریِ دریدا

در نیم‌قرنِ پس از انتشارِ «انبازها ... »، ژاک دریدا، با وام‌گیریِ آگاهانه از هایدگر، مفهومِ «نابودگری» یا Déconstruction را در برابرِ همان چیزی نشاند که هایدگر آن را متافیزیکِ حضور (métaphysique de la présence) می‌خواند. اگرچه پروژه‌ی دریدا، به‌ویژه در تکیه‌اش بر بازیِ نشانه‌ها و بر نداشتنِ مرکز یا بنیادِ نهایی، از بسیاری جهات با پروژه‌ی هستی‌شناختیِ هایدگر تفاوت دارد، اما می‌توان انگاره‌ای هم‌خانواده با ریخت گذاریِ §۸۵ را نیز در آن بازیافت: هر دو اندیشمند، به‌گونه‌ای، در پیِ نشان‌دادنِ این نکته‌اند که هر نظامِ مفهومی، در دلِ خودش، رگه‌ای دارد که آن نظام را از تمام‌شدنِ کامل بازمی‌دارد. با این‌همه، تفاوتِ بنیادین این است که برایِ هایدگر، این ناتمامی از بنیادِ خودِ بوش برمی‌خیزد — یعنی امری هستی‌شناختی و نه صرفاً زبان‌شناختی یا نشانه‌شناختی است — حال آنکه دریدا این ناتمامی را بیشتر در ساختارِ خودِ زبان و نوشتار می‌جوید[۱۴]. این تفاوت را نباید کم‌ارزش شمرد: از دیدِ هایدگر، اگر ناتمامیِ دریافتن را صرفاً پدیده‌ای زبانی بدانیم، بازهم در دامِ همان نگاهِ نمایش‌گرانه‌ای می‌افتیم که زبان را، به‌جایِ بوش، به‌مثابه میدانِ نهاییِ اندیشه می‌نشاند.

۲۰. یادآوریِ پایانی: پرهیز از دو بدخوانیِ رایج

در پایان، سزاوار است دو بدخوانیِ رایج از این ریخت گذاری را به‌روشنی کنار بگذاریم. بدخوانیِ نخست، آن است که ریخت گذاری را نشانه‌ی نوعی عرفان‌گرایی یا رازوَری بی‌بنیاد بدانیم — گویی هایدگر می‌گوید که بوش را باید تنها با شهودِ عرفانی یا با خاموشیِ کاملِ اندیشه دریافت. چنین خوانشی، آن‌گونه که در بخشِ یازدهم نیز اشاره شد، به‌کلی از متن دور می‌افتد؛ اندیشیدنِ گذاری، در سراسرِ «انبازها ... »، اندیشیدنی است سخت، دقیق، و بی‌امان در جدیّتِ فلسفی‌اش، نه رهاییِ آسان از دشواریِ اندیشیدن.

بدخوانیِ دوم، آن است که این ریخت گذاریِ را گواهی بر ناکامیِ نهاییِ پروژه‌ی هایدگر بدانیم — گوییِ او خود می‌پذیرد که پروژه‌ی اندیشیدن به بوش از آغاز محکوم به شکست بوده است. اما، چنان‌که در بخش‌های ششم و یازدهم نشان داده شد، نامکنیِ موردِ بحث، نامکنیِ شکست نیست، بلکه نامکنیِ سازنده و آشکارساز است: همین نامکنی است که نخستین‌بار راه را برایِ دیدنِ راستینِ بوش، در هم‌آمیزیِ آشکارگی و نهان‌ماندگی‌اش، می‌گشاید. ریخت گذاریِ §۸۵، به‌این‌سان، نه پایانِ

[۱۴]. برای مقایسه‌ی دقیق‌تر، نگاه کنید به: Jacques Derrida, De la grammatologie, Paris: Éditions de Minuit, 1967، به‌ویژه بخش‌های آغازینی که به‌روشنی به میراثِ هایدگری خود اشاره می‌کند.

اندیشیدن، بلکه آغازِ روشی نو برایِ اندیشیدن است — روشی که همچنان، نزدِ هرکس که بخواهد به طور جدی به بوش بیندیشد، در کار و در جریان است.

۲۱. ریخت گذاری و پرسشِ نیست‌انگاری

یکی از رشته‌های پیوسته‌ای که در سراسرِ «انبازها ... » جریان دارد، پرسشِ نیست‌انگاری (Nihilismus) است. هایدگر، برخلافِ خوانشِ رایج که نیست‌انگاری را صرفاً فروپاشیِ ارزش‌های اخلاقی یا دینی می‌داند، آن را پدیده‌ای هستی‌شناختی می‌شمارد: نیست‌انگاری همان فراموشیِ بوش است که در آن، باشنده بی‌بوش، یعنی رهاشده از بوش، به‌کار گرفته می‌شود. اگر بپذیریم که Begriff متافیزیکی همان روشِ دریافتنِ باشنده بدونِ توجه به بوشِ آن است، آن‌گاه می‌توان نیست‌انگاری را نیز فرزندِ همین Begriff دانست: جهانی که در آن هرچیز، از راهِ محاسبه و مفهوم‌سازی، به‌دسترسی و به‌کارگیری فروکاسته می‌شود، همان جهانِ نیست‌انگارانه‌ای است که هایدگر از آن سخن می‌گوید.

در برابر، اندیشیدنِ گذاری، از آن‌رو که آنچه دریافته می‌شود را به نامِمکنیِ خودش واگذار می‌دارد، راهی به‌سویِ بیرون‌رفتن از همین نیست‌انگاری نیز می‌گشاید — نه از راهِ یافتنِ ارزش‌های تازه یا بنیادهای اخلاقیِ نو، بلکه از راهِ بازگرداندنِ بوش، در نهان‌ماندگیِ خودش، به‌مثابه چیزی که باشنده را از فروکاستگیِ محاسبه‌گرانه نگاه می‌دارد. ریخت گذاریِ §۸۵، از این چشم‌انداز، همچنین گامی است در همان راهِ بلندی که هایدگر آن را عبورِ اندیشیده از نیست‌انگاری می‌نامد؛ راهی که، به‌گفته‌ی خودِ او، هرگز از راهِ نفیِ صرفِ نیست‌انگاری، بلکه تنها از راهِ اندیشیدنِ ژرف به بنیادِ هستی‌شناختیِ آن، پیموده می‌شود.

۲۲. دیدگاهِ منتقدانه: آیا این ریخت گذاری از دستِ خودِ زبان می‌گریزد؟

در پایانِ این کاوش، سزاوار است پرسشی انتقادی نیز پیش‌رو نهاده شود: آیا خودِ ریخت گذاریِ §۸۵ — که با فعلِ begreifen و با ساختارِ »heißt« بیان می‌شود — نیز دستخوشِ همان دامی نیست که خود در پیِ گشودنِ آن است؟ به‌بیانِ دیگر، آیا گفتنِ اینکه »اندیشیدنِ گذاری یعنی چنین و چنان«، خود شکلی از تعریف و از دریافتنِ مفهومی نیست؟ این پرسش، که برخی از منتقدانِ هایدگر، از جمله در سنتِ تحلیلی، آن را با عنوانِ خودارجاعیِ ناسازوار (performative self-contradiction) مطرح کرده‌اند، سزاوارِ پاسخی روشن است.

پاسخِ هایدگر — که می‌توان آن را از سراسرِ «انبازها ... » استنباط کرد، هرچند او خود به این پرسش به‌گونه‌ی صریح در §۸۵ پاسخ نمی‌دهد — این است که خودِ زبانِ فلسفی، تا زمانی که در گذار به‌سر می‌برد، ناچار است از زبانِ متافیزیکی وام بگیرد؛ اما آنچه این وام‌گیری را از تکرارِ صرفِ متافیزیک جدا می‌کند، همان آگاهیِ درونیِ اندیشه به ناکارآمدیِ نهاییِ همین وام‌گیری است. به‌بیانِ دیگر، ریخت گذاریِ §۸۵ خود را نیز، در همان‌حال که بیان می‌شود، به نامِمکنیِ خودش واگذار می‌دارد؛ این ریخت گذاری ادعا نمی‌کند که تعریفِ نهایی و کاملِ اندیشیدنِ گذاری است، بلکه تنها اشاره‌ای است — راهنمایی برای گامی که خودِ خواننده باید آن را در اندیشیدنِ خود به انجام رساند، نه گزاره‌ای که بتوان آن را، یک‌بار برای همیشه، گرفت و در قفسه‌ی دانسته‌ها نهاد[۱۵].

---

[۱۵]. برای بحثی گسترده‌تر درباره‌ی این‌گونه نگرانی‌های خودارجاعی در خوانشِ هایدگر، نگاه کنید به مباحثاتِ مطرح‌شده در سنتِ پساتحلیلی، از جمله در آثارِ

۲۳. نتیجه‌گیریِ کلی

در این نبشــتار کوشــیدیم نشــان دهیم کــه ریخت گــذاریِ فشرده‌ی §۸۵ از «انبازهــا ... « — «در اندیشیدنِ گذاری، دریافتن یعنی دریافته را در ناشدنیِ خویش واگذاردن.» — نه گفته‌ای پراکنده و جدا-افتاده، بلکه گره‌گاهی است که در آن، رشته‌های گوناگونِ اندیشـه‌ی هایدگر — از نقدِ او بر متافیزیکِ نمایش‌گر، تا گذار از چمِ بودن به راستیِ بوش، تا نقدِ او بر مکینگی و بر نیست‌انگاری، تا پیوندِ او با آیندگان و با خدای واپسین — همه در یک بیانِ کوتاه و فشرده گِردهم می‌آیند.

این ریخت گذاری، در عینِ سادگیِ ظاهریِ خود، از دشوارترین و در عینِ حال باروَرترین بیان‌های هایدگر از نسبتِ خود با متافیزیک است: نه گسستِ ساده از آن، نه ادامه‌ی صرفِ آن، بلکه گذاری اندیشنده که در دلِ خودِ متافیزیک، ناممکنیِ آن را آشکار می‌سازد و از این راه، برایِ اولین‌بار، امکانِ اندیشیدنی دیگر — اندیشیدنی که دیگر در پیِ دریافتنِ کاملِ بوش نیست، بلکه در نگاه‌داشتنِ فضایی برایِ نهان‌ماندگیِ آن می‌کوشد — را می‌گشاید. این همان میراثی است که، به‌گمانِ نگارنده، همچنان سزاوارِ کاوشِ ژرف‌تر در زبانِ پارسی و در سنتِ اندیشه‌ی ما نیز هست.

۲۴. پی‌گفتار: نسبتِ ریخت گذاری با پرسشِ روش در فلسفه‌ی معاصر

اگرچه هدفِ اصلیِ این نبشتار، خوانشِ درون‌متنیِ ریخت گذاریِ §۸۵ بود، اما سزاوار است در پایان اشـاره‌ای نـیز بـه پی‌آینـدهای آن بـرایِ پرسـشِ کلی‌تـر روش در فلسـفه‌ی معاصر بیـاوریم. در سـنتِ فلسـفه‌ی تحلیلی، روش غالباً به‌معنایِ کاربردِ ابزارهـای منطقی-مفهومی بـرایِ روشن‌سازیِ گزاره‌ها فهمیده می‌شود؛ در این نگرش، هرچه مفهومی روشن‌تر و دقیق‌تر گرفته شود، فلسفه به هدفِ خود نزدیک‌تر می‌گردد. ریخت گذاریِ §۸۵ هایدگر، در برابرِ این نگرش، پرسشی بنیادین می‌نشاند: آیا هر موضـوعِ فلسـفی از سـنخی اسـت کـه بتـوان آن را بـا همین ابزارهـا دریافت؟ یـا بـرخی موضـوعات — مانند بوش، نزدِ هایدگر — از بنیاد، از سنخِ دیگری‌اند؟

این پرسش، به‌گمانِ نگارنده، همچنان پرسشی زنده و گشوده برایِ فلسفه‌ی امروز است، چه در سـنتِ پدیدارشـناختی-هرمنوتیک و چـه در سـنتِ تحلیلی. کسـانی کـه بـا هایدگر هم‌داسـتان نیسـتند، می‌توانند این ریخت گذاری را نشانه‌ی گونه‌ای مه‌آلودگیِ روشی بدانند که فلسفه را از دقتِ لازم دور می‌کند؛ اما کسانی که با او هم‌راه‌اند، در این ریخت گذاری، دعوتی می‌بینند به بازاندیشیِ خـودِ معنایِ »روشن‌بودن« و »دقیق‌بودن« در فلسفه — دعـوتی به این پرسش که آیا دقتِ راستین، همیشـه در دریافتنِ کاملِ موضوع نهفته است، یا گاه، دقیقاً در وفاداری به ناممکنیِ چنین دریافتنی.

ر.ک Hubert Dreyfus؛ درباره‌ی محدودیت‌های زبانِ نمایش‌گر در بیانِ اندیشـه‌ی هایدگر: Hubert L. Dreyfus, Being-in-the-World: A Commentary on Heidegger's Being and Time, Division I, Cambridge, MA: MIT Press, 1991.

۲۵. یادداشتِ پایانی درباره‌ی روشِ خوانشِ این نبشتار

سرانجام، باید یادآور شد که خوانشِ پیشِ‌رو، خود نیز، به‌ناگزیر، شکلی از begreifen بوده است: کوشیدیم ریخت گذاریِ هایدگر را از راهِ واژه‌شناسی، مقایسه، و ارجاع به متن‌های دیگر، تا اندازه‌ای »دریابیم« و روشن سازیم. اما وفاداری به خودِ روحِ این ریخت گذاری ایجاب می‌کند که این خوانش را نیز، در پایان، به ناممکنیِ خودش واگذاریم: هرچه در این نبشتار آمد، تنها گامی است در راهِ فهمِ ریخت گذاری ای که، به‌گفته‌ی خودِ هایدگر، هرگز به‌تمامی دریافته نمی‌شود، بلکه تنها می‌تواند بار دیگر و بار دیگر، در هر خوانشِ تازه، از نو اندیشیده شود. این، به‌گمانِ نگارنده، بهترین درسی است که می‌توان از خودِ ریخت گذاریِ §۸۵ برای هرگونه خوانشِ فلسفی، از جمله همین خوانش، آموخت.

کتاب‌نامه

Heidegger, Martin. Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis). Gesamtausgabe Bd. 65. Hrsg. von Friedrich-Wilhelm von Herrmann. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1989.

Heidegger, Martin. Sein und Zeit. Gesamtausgabe Bd. 2. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1977.

Heidegger, Martin. »Was ist Metaphysik?«. In: Wegmarken. Gesamtausgabe Bd. 9. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1976.

Heidegger, Martin. Einführung in die Metaphysik. Gesamtausgabe Bd. 40. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1983.

Heidegger, Martin. Vorträge und Aufsätze. Gesamtausgabe Bd. 7. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 2000.

Heidegger, Martin. Identität und Differenz. Gesamtausgabe Bd. 11. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 2006.

von Herrmann, Friedrich-Wilhelm. Wege ins Ereignis: Zu Heideggers »Beiträgen zur Philosophie«. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1994.

Vallega-Neu, Daniela. Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction. Bloomington: Indiana University Press, 2003.

Pöggeler, Otto. Der Denkweg Martin Heideggers. Pfullingen: Neske, 1963.

Richardson, William J. Heidegger: Through Phenomenology to Thought. Den Haag: Martinus Nijhoff, 1963.

Schürmann, Reiner. Heidegger on Being and Acting: From Principles to Anarchy. Trans. Christine-Marie Gros. Bloomington: Indiana University Press, 1987.

Vattimo, Gianni. The End of Modernity: Nihilism and Hermeneutics in Post-modern Culture. Trans. Jon R. Snyder. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1988.